

ادامه بحث علم ذات باری

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تلمیذ: راجع به مسئله قصد اعراض از وطن شخصی که برای سکونت در شهر دیگری، از شهر خود خارج می‌شود، مرحوم آقا می‌فرمودند که هیچوقت اعراض نکنید، چون انسان اگر مثلاً در جایی برای تحصیل می‌رود، دوباره به وطن خودش برمی‌گردد، و لذا هیچوقت اعراض نکنید. مثلاً وقتی ما همدان بودیم، می‌فرمودند شما اگر یک روزی بخواهید پس از تحصیل بروید، معمولاً برگردید به شهری که ارحام و بستگان هستند. پس می‌توانید اعراض نکنید.

استاد: این را ایشان گفتند؟

تلمیذ: من شنیده‌ام، از خودشان نه.

استاد: من نشنیده‌ام.

تلمیذ: اخوی تان گفتند که ما طهران که بودیم

و دورکعتی نماز خواندیم ...

استاد: نه، آن مسئله فرق می‌کرد. من به مسائلی که اخوی از مرحوم آقا نقل می‌کنند اعتماد ندارم.

آن قضیه مرحوم آقا این‌طور بود، اصلاً مسئله‌اش فرق می‌کرد. ما طهران بودیم پشت سر ایشان نماز می‌خواندیم، موقع ظهر شد، ما نماز خواندیم نماز ظهر ... سر دو رکعت ما سلام دادیم، چون ما از طهران اعراض کرده بودیم. من تنها بودم، حالا شاید ایشان هم مثلاً یک موردی بوده، و الا آن موقع یادم است که من تنها بودم، کسی همراه ما نبود، بعد نماز که تمام شد، ما به ایشان گفتیم: که آقا جان چرا شما نماز را تمام خواندید؟ مگر شما نسبت به طهران اعراض نکردید؟ ایشان گفتند: اصلاً به طور کلی اعراض از من متمشی نمی‌شود. و من نمی‌توانم احساس کنم که از جایی به جای دیگر منتقل شده‌ام. اصلاً در یک فضای دیگری ایشان صحبت می‌کردند، نسبت به این عالم اختیار و توطن و این‌ها نبود، اصلاً می‌گفتند از من متمشی نمی‌شود. و من نشنیده‌ام از ایشان که اعراض نکنید.

هیچ دلیلی ندارد! آدم اعراض می کند دوباره
برمی گردد سر جایش. این چه حسنی دارد حالا
اعراض کردن، نکردن ... توجیهی به نظر نمی رسد.
مضافاً به این که خب سرش کلاه می رود!
بخواهد برگردد آن جا باید چهار رکعتی بخواند، این
دو رکعت سرش کلاه می رود! (مزاح)

تلمیذ: مسئله دیگر راجع به این ضریحی که
ساخته اند (برای سیدالشهدا علیه السلام)، و در
مدرسه معصومیه گذاشته بودند، و دو هفته ای را برای
بازدید عموم گذاشتند و ... به نحوی بود که مردم
این جا زیارت می کردند. یعنی سلام می دادند و پول
می ریختند، جمعیت هم خیلی بود یعنی خیابان را
می بستند، شاید بالای چند هزار نفر جمعیت. خیلی
از همه شهرها هم می آمدند از راه های دور و نزدیک.
به هر حال من در ذهنم آمد که این یعنی جایی برای
زیارت دارد یا ندارد؟ آیا استفاده تبلیغاتی می شد
معاندین بکنند و بگویند اینها خودشان خواستند پس
ائمه شان هم همین طور بوده اند؟

در اینجا آیا صرف انتساب دلیل می شود؟ این

یک مقداری شبهه داشت.

- شنیده شده که ظاهراً برنامه بر این است که ضریح را در شهرها نیز بگردانند. استاد: البته خب هر چیزی به میزان خودش و در جای خودش صحیح است و باید نسبت به آن اعمال بشود و خروج از آن حد طبعاً مطلوب نیست و کم اهمیت جلوه دادن آن هم نیز مطلوب نیست.

در اینکه این ضریح به نیت سیدالشهداء ساخته شده خب شکی نیست. که بعد هم به همان مکان منتقل می شود و در آن جا قرار می گیرد. پس بنا بر این آیا ما می توانیم به صرف این که این ضریح الآن در جای خودش نیست، مثلاً فرض کنید حالا خدای نکرده کسی بخواهد اهانتی کند، مثلاً آن را متلبس کند، یا فرض کنید که ... این حرام است. یعنی اگر از روی قصد حتی باشد، این کار حرامی انجام داده. چون خود وجدان انسان حاکی است که نفس انتساب، آن را از دایره یک شیء مادی عادی خارج می کند. شما یک سنگی که این جا هست، نجس هم بشود مسئله ای نیست، آبش می کشید، یا

می اندازیدش کنار، می شکنیدش ...

اما خود وجدان و فطرت این مسئله را به

انسان متذکر می شود که انتسابی که الآن در این جا

هست و این انتساب هم مسلم است که این بالاخره

در آن جا نصب می شود، این با سایر اشیاء و با سایر

مواد متفاوت است.

خب این مسئله آیا باید باعث بشود آدم در

مقابلش بایستد السّلام علیک یا بن رسول الله بگوید؟

یا بن رسول الله اینجا نیست! یا بن رسول الله

کربلاست! این دیگر السّلام علیک یا بن رسول الله

ندارد! یا زیارت خواندن دیگر بدتر! آدم بلند شود

مثلاً زیارت عاشورا بخواند! بابا ضریح است، این

ضریح که اینجا هست ...

این می شود خروج از حد. هم آن طرف غلط

است که انسان بیاید خدای نکرده اهانت کند، و هم

از این طرف بیاید آن قدر زیادی مایه بگذارد که اصلاً

انگار در خودِ بالای قبر مطهر آن جا نصب شده. هر

دو غلط است و خیر الأمور اوسطها.

تلمیذ: اصلاً وجود ضریح لازم هست برای

قبر ائمه؟ در صورتی که در بعضی از دعاها داریم که مثلاً خودتان را بیندازید روی قبر، یا بالای سر قبر بایستید، یا دستتان را روی قبر بگذارید و این زیارت را الآن بخوانید، وجود ضریح چه لزومی دارد؟

استاد: بله. البته خب این یک مطلبی هست که این کارهایی که الآن دارد انجام می‌شود، این تذهیب‌ها، این آینه‌کاری‌ها، این خرج‌ها، نسبت به این اماکن متبرکه، این چه صورتی دارد؟ و چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟ خود بنده در همین مسائل متردّد هستم و شک دارم که جایز هست که این خرج‌ها را انسان بکند؟ یا این که نه، یعنی چه حالا گنبد امام رضا طلا باشد؟ برای چه؟ طلا را انسان خرج کند و به فقرا بدهد. بله، یک گنبد ساختن برای این که محفوظ باشند از آفتاب و برف و نمی‌دانم از باران و این‌ها اشکال ندارد، انسان یک گنبدی بسازد و این گنبد بتن باشد، محکم باشد، این‌ها چه اشکال دارد؟

اما این خرج‌ها ... مثلاً در همین رواقی که درست کرده‌اند در مشهد، نمی‌دانم اخیراً یک رواقی

درست کرده‌اند که چند سال طول کشید، یکی از آقایان داشت توضیح می‌داد که من در آنجا شاهد بودم که در ساخت این رواق و سقف‌ها، میل به میل این‌ها جلو می‌رفتند. این قدر! بسیار خب! این هنر معماری، و هنر مقرنس کاری، و هنر کاشی کاری و آینه کاری، و آن نقش‌ها و زاویه‌های چوبی و امثال ذلک را این به این شکل دقیق درآوردن، که موجب برای حیرت افراد بشود در خارج، این خودش از دیدگاه عموم، یک امر مطلوبی است، از دیدگاه عموم و چشم عموم؛ به طوری که در همه جا همین طور است.

الآن در همه‌جای دنیا مرسوم است، اگر بخواهند هنر یک چیز را نشان بدهند، برمی‌دارند یک نحوه‌ای می‌سازند که این نحوه چشم‌گیر باشد، هر کشوری برای خودش کلیسایی که می‌سازد، هر شهری در خارج یک کتدرال^۱ دارد. کتدرال آن بزرگترین کلیسای خیلی معظم را کتدرال می‌گویند.

Cathedral^۱

نیویورک کتدرال دارد، واشنگتن کتدرال دارد، در امریکا، شهرهایشان همه هرکدام دارند. در اروپا، شهرهای مختلف، آلمان، این طرف، آن طرف، فرانسه، اینها همه هرکدام می‌آیند از نقطه نظر ظرافت روی دست آن یکی بلند می‌شوند. آن یکی نسبت به آن، آن نسبت به آن ...

الآن در همین کلیسای سنت پتر در واتیکان، یک مجسمه درست کرده‌اند، مجسمه حضرت عیسی، بیست و هفت سال روی این مجسمه کار کرده‌اند! شما ببینید یک مجسمه این قدری هم هست، یک وقتی دیدم، تقریباً این قدر ... یک متر و نیم در یک متر و خرده‌ای. همه می‌روند عکس می‌گیرند، بابا یک مجسمه است دیگر! گفتیم چقدر شلوغ است؟ چه خبر است؟

دیدیم یک مجسمه است و آن کسی که این را درست کرده لئوناردو داوینچی همان مجسمه‌ساز معروف بوده و هفده سال همان مجسمه‌ساز معروف روی این کار می‌کرده - همان لئوناردو داوینچی معروف - و ده سال دیگر هم یکی دیگر کار کرده.

موهایی که روی دست حضرت عیسی هست
در این سنگ مرمر پیدا است. درست شد؟ شما یک
همچنین اثری هیچ وقت در کشورهای اسلامی
نمی بینید. ولی آیا این هنر است؟ واقعاً این هنر
است؟ حالا یک مجسمه‌ای درست شده و این که
بهترین مجسمه‌سازان دنیا و نقاشان دنیا جمع شدند
و یک همچنین چیزی درست کردند. برای چه؟
یعنی چه؟!

وقتی که نگاه به کلیسا می کنید، من قبلاً
صحبت کرده بودم راجع به آن. وقتی نگاه می کنید به
کلیسا آن جایی که - در همین کلیسای سنت پتر -
پاپ می خواهد برود آن جا بایستد. رئیس همه، خب
پاپ رئیس است دیگر، همه باید نسبت به پاپ اظهار
خشوع داشته باشند، خشوع تکوینی! نه خشوع
تشریحی! خواهی نخواهی باید سر به زیر باشد. مثل
ما که باید خاشع باشیم در مقابل بعضی ها!،
خیلی ها!، و خشوع تکوینی هم باید باشد! آن ها هم
همین طورند بیچاره ها! همه مان یکی هستیم! همه از
یک جا در می آید، ریشه ها یکی است.

نگاه می کنید می بینید یک مجلسی است، همه
صندلی ها فلان است، یک صندلی بلندتر! برای چه؟
برای چه یعنی؟ چرا باید بلندتر باشد؟ چرا نباید
کوتاه تر باشد؟ هان؟ چرا؟

این با آن پاپ چه فرق می کند؟ با آن
کلیساهای سنت پیتر چه فرق می کند؟ با آن کتدرالها
چه فرق می کند؟ چه تفاوتی دارد؟ این می گوید من،
آن می گوید من. این می گوید من روی دست تو بلند
شدم، آن می گوید ... این مساجد مدینه را که درست
کرده اند را دیده اید؟ مدینه که مشرف شده اید؟ این
کپی مجلس کوردوبا در اسپانیاست! آمده اند از روی
آن کپی برداشته اند آن جا درست کرده اند که ما از شما
عقب نمانیم.

چرا؟ برای چه آخر؟ این پاپ باید برود در
یک قسمت بالا، مردم همه پایین، او بالا بنشیند و
خیلی بالا، یک عبا و ردا و کذا و دستش را این طوری
کند، دیده اید که این طوری می کنند؟ دستش را این
طوری می کند به افرادی که آمده اند در کلیسا که از
عنایت آقای پاپ که نماینده خداست می خواهند

بهره‌مند بشوند.

من رفته بودم یک گوشه نشسته بودم، با خودم می‌گفتم آیا ما مثل این‌ها نیستیم؟ ما در همین خط نیستیم؟ آقا آمده مدرسه درست کرده، یک گنبد درست کرده در مشهد یک بنده خدایی، حالا هم فوت کرده، بعد می‌گوید که این گنبدی که ما درست کردیم، بزرگ‌ترین گنبدی است که در مدارس و مساجد تا حالا ساخته شده. و چند متر از گنبدی که در مسجد فلان در لندن هست بزرگتر است. دارد به همه پز می‌دهد!

من رفته بودم یک کلیسایی در شهر کجا بود؟ افریقا؟ یاماسوکرو،^۱ ساحل عاج، آن‌جا یک کلیسایی بود، یک شخصی درست کرده بود، همان رئیس‌جمهور سابقش، که می‌گویند ثروتمند هم بوده، از پول خودش هم درست کرده بود، پول مردم را نچاپیده بود!، آن‌طور که نقل می‌کنند پول خودش بوده. برداشته بوده و درست کرده بوده و گفته بوده که می‌خواهم یک کلیسا درست کنم از کلیسای

^۱ yamoussoukro

واتیکان بزرگتر. و دوازده متر مربع بزرگتر است. کلیسایی که در یاماسوکرو ما رفته بودیم برای دیدن، اتفاقاً روز یک شنبه هم بود و مستفیض هم شدیم از مراسمی که در آن جا بود، جای همه خالی به به! البته ما دور نشسته بودیم، ولی خب بالاخره بی فیض هم نبودیم.

بله این دوازده متر از کلیسای آن جا، این بزرگتر است. خب این با آن چه فرقی کرد؟ این می گوید کلیسای من بزرگتر از کلیسای نمی دانم کجاست، این می گوید گنبدی که من در مدرسه ام ساخته ام از همه بزرگ تر است. هر دو یکی است! هر دو از یک جا دارد بلند می شود! منتها آن عمامه ندارد ما عمامه داریم! همین خب بیا تو هم عمامه بگذار می شویم مثل هم دیگر! وحدت ادیان ...

وحدت ادیان مگر نمی گویند؟! خب این هم وحدت ادیان دیگر! وحدت فرّق، وحدت ادیان ...

در همان بدو ورودی در آن جا، آن مجسمه ای کشیده اند، بالا، فلان، این افراد نگاه می کنند، همین که نگاه می کنند، چشمشان این عظمت را می بیند و

خودشان را پایین می‌بینند، اصلاً خواهی نخواهی در
چهره افرادی که وارد می‌شدند ما آن حالتِ ذلت و
حالتِ گُرنش و حالتِ خشوع را ما مشاهده
می‌کردیم. خشوع در برابر چه عزیزم؟ سنگ! سنگ!
سنگ! سنگ است دیگر، خب حالا قشنگ است!
ولی سنگ است دیگر. سنگ را برداشته‌اند بزرگ
کرده‌اند ... این حکومت بر احساسات، که الان
همین مسئله در همه جا هست! این بیا بروها، این
تبلیغات‌ها، این چیزها، هیچ واقعیت ندارد! با غلبه بر
احساسات، این نفوس را در تسخیر درمی‌آوریم، نه
با غلبه عقل. جایی که عقل بخواهد غلبه کند، نیازی
به این حرف‌ها نداریم! نیازی به این بلندمنشی‌ها
ندارد، نیاز ندارد پاپ بلند شود برود یک جایی که
اصلاً آدم وقتی نگاه می‌کند اصلاً باید با دوربین
بینندش! بابا بیا پایین یک خرده نزدیک‌تر بینیمت!
چرا رفته‌ای انقدر آن جا شده‌ای اندازه یک ... یک
خرده پایین‌تر ...

رسول خدا وقتی می‌آید می‌گوید مسجدی

بسازید که دیوارش تا شانهِ‌های مصلی باشد! نیاز به

سقف نداشته باشد! فرهنگ را ببینید از کجاست تا
به کجا!

آن می‌گوید کسی که می‌خواهد در مسجد
نماز بخواند، باید عقل را به کار بیندازد نه احساسات
را. در این کلیساها احساسات حاکم است. پاپ!
پاپ! کشیش! جای بلند! اوه! مرتفع! مرتفع! آن
صلیبی که در کلیسای یاماسوکرو گذاشته بودند، دو
متر و نیم در یک متر و نیم از طلا: اوه اوه اوه این
صلیب از طلا! از طلا! این‌جا دیگر خدا پیدا
نمی‌شود!

چوب‌های صندلی‌ای که در آن‌جا بودند
چوب‌هایی بود که مته در آن فرو نمی‌رفت، از هر
چیزی گران‌ترش ... چوب خاص در فلان
جنگل‌های افریقا که می‌رفت در فرانسه آن‌جا تراش
پیدا می‌کرد، و می‌آمد در آن‌جا ... اصلاً ما بیست
دقیقه فقط به آن صندلی‌ها داشتیم نگاه می‌کردیم که

^۱ رجوع شود به کتاب انور ملکوت ج ۱ مجلس دوّم صص ۲۵۴ تا ۲۵۷ و
امام شناسی ج ۱۱ ص ۲۵۴ و حیات جاوید ۱۲۴ و لب اللباب ص ۱۳۰ و
اسرار ملکوت ج ۳ اواخر مجلس ۱۳ و ترجمه غیبت شیخ طوسی رضوان
الله علیه فصل ۸ صص ۷۸۸ تا ۷۹۱ چاپ دوّم مسجد جمکران

این چیست؟ چه رنگی، چه کیفیتی! چه خرج‌هایی،
چه اوضاعی!

دو سال و نیم طول کشید با سه شیفت کار این
کلیسا را ساختند! نوارش را به ما دادند بیاید ببینید
تماشا کنید.

همه این‌ها برای چیست؟ حکومت
احساسات! حکومت تخیلات! حکومت توهمات!
عقل در این جا راه ندارد! فطرت تنفر دارد،
تنفر دارد. عقل با این جا گرایش ندارد. عقل می‌گوید
این کارها چیست؟ این بساط چیست؟ می‌خواهی
برو یک کار خوب محکم درست کن، این کارها
یعنی چه؟ این مسائل یعنی چه؟

وقتی می‌گویند به پیغمبر خب باران می‌آید،
باد می‌آید، گرد و خاک می‌آید چکار کنیم؟

می‌فرماید: عریش^{۲۸} کعریش^{۲۹} موسی. همان
سقفی که موسی... بعد یک چیزی برداشت پهن کرد
و چند تا تیر انداخت و از این شاخه‌های
خرما گذاشت و بعد هم رویش گل مالید! والسلام!

این دیگر وقتی که مصلی می رود آن جا نماز می خواند، دیگر نگاه به کاشی نمی کند. دیگر نگاه به این سنگ ها نمی کند. دیگر نگاه به این آینه کاری ها نمی کند. دیگر نگاه به این منبت کاری ها، امثال ذلک، مقرنس کاری و این ها نمی کند. فقط یک چیز در ذهنش است، فقط یک توجه دارد.

توجه می کنید؟ این فرهنگ فرهنگ اسلام است! فرهنگ اسلام، فرهنگ اهل بیت، فرهنگ تشیع، این است! و اَلَّا شَمَا هِرْچَه بَخَوَاهِدِ دَرَسْت کَنید و مَعْظَم و بِالادست، در دنیا بالادستش هست که روی دست شما بخواهد بلند بشود. وجود دارد! کلیساهایی داریم که اصلاً یکی اش در ممالک اسلامی نیست، یکی اش نیست!

معابدی داریم که یک دانه اش در جایی پیدا نمی شود. در همان شانگهای یک معبدی هست، چه خبر است! چه خبر است! بت گذاشته اند دارند بت

^۱ رجوع شود به انوار ملکوت ج ۱ صص ۲۴۶ و ۲۴۷ به نقل از بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۲۴؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۰۱؛ و رواه فی التهذیب، ج ۳، ص ۲۶۲؛ و ابن کثیر دمشقی در البداية و النهایة، ج ۳، ص ۴۲۱ الی ۲۱۹

می‌پرستند! افراد می‌آیند آن‌جا می‌ایستند سجده
می‌کنند، استغاثه می‌کنند، گریه می‌کنند! های های
گریه می‌کنند! برای بت های های گریه می‌کنند!
درست شد؟! غلبه چیست؟ احساس!

در اسلام، در توحید، در تشیع، در مکتب
اهل بیت عقل را به حرکت می‌اندازند، نه احساسات
را، نه تخیلات را، نه توهمات را. عظمت خدا را
جلوه می‌دهند نه عظمت خود را!

ما خودمان را جای خدا گذاشته‌ایم. خودمان
خیال می‌کنیم با عظمت به مردم وارد بشویم انگار
خدا وارد شده؛ نه باباجان! توی بدبخت در کف
عزرائیل مثل یک موش می‌اندازد کنار، می‌گوید
نفر بعدی بیاید. وقتش که بشود ... ما رفتنی هستیم،
شما رفتنی هستید، همه رفتنی هستند، ... به وقتش
... هیچ فایده هم ندارد ...

وقتی چندی پیش در طهران، والده ما دیگر
کسالت پیدا کرده بود و خیلی‌ها دیگر دنبال این
بودند که چه بشود و چکار بکنند، تا من متوجه شدم
که مسئله چیست و قرار است، دیگر ... دیدم مسیر

مشخص شده است. خب حالا طبق تکلیف باید کارهایی انجام بشود و قضایایی باید انجام بشود... ولی این مسیر تمام شد، نفر بعد! ما همینیم! به اندازه سر سوزنی از خود اختیار نداریم، قدرت نداریم... حالا چرا زودتر اعتراف نکنیم؟ چرا زودتر نیاییم؟ چرا وقتی اعتراف کنیم که کار از کار گذشته؟ چرا باید دنیا این قدر ما را بگیرد و به اسم خدا تمام کنیم؟ چرا؟ چرا چیزی که مربوط به ماست به پای خدا می گذاریم؟ هان؟ چرا قدرت خیالی را، آن قدرت خیالی را به پای خدا می گذاریم و از کیسه خدا خرج می کنیم؟

خدا می گوید خب به پای من گذاشتی؟ خیلی خب حالا ما هم می آییم... خودت گفتی اینها خداست دیگر! همه اینها از خداست، همه اینها... اگر خداست خب تو که هستی؟ تو کسی نیستی برو پی کارت دیگر! از خداست، ولی ما هستیم! ما سر جایمان هستیم و تکان نمی خوریم!

بله اینها همه از خداست، برکات از خداست ولی ما سفت روی زین ایستاده ایم و از زین پایین

نمی‌آییم! این نشد که! خدا هم گفت خیلی خوب.
حالا که قرار است به پای ما گذاشته بشود ما هم
می‌آییم نشان می‌دهیم خودمان را.

لذا به طور کلی این ضریح‌ها و این‌ها صحیح
نیست با این کیفیت باشد و این‌ها دلیلی ندارد.
یک بنده خدایی یک شخصی از همین افراد،
چند سال پیش بود، سه چهار سال پیش از اصفهان
گفت که با من تماس گرفتند و گفتند آقا ما
می‌خواهیم برای حضرت ابوالفضل علیه السلام یک
ضریح درست کنیم و این قدر به اصطلاح مخارج
دارد.

گفتم: چقدر مخارجش می‌شود؟

گفتند: این قدر مثلاً میلیارد تومان.

گفتم: شما که الآن در اصفهانید، چند تا دختر

بی‌شوهر هست؟ چند تا هست؟ چند تا فقیر هست؟

چند تا هستند که این‌ها نیاز به چه دارند؟ و الآن

ضریح حضرت ابوالفضل مگر ایرادی دارد؟ مگر

خراب شده؟ ما همین چندی پیش رفتیم زیارت

کردیم، نه ایرادی دیدیم، نه جایی‌اش خراب شده

بود، گفتم خب این پول‌ها را بردارید به این فقرا
بدهید، به این افراد بدهید، این ثوابش بیشتر است،
بهتر است، مورد رضایت حضرت ابوالفضل هم
هست.

الآن در مورد ضریح سیدالشهداء مگر ایرادی
هست که باید ضریح عوض بشود؟ چرا باید عوض
بشود؟ ما که رفتیم آن جا عیبی ندیدیم! همه مردم به
آن آویزان شده بودند و هیچ هم از جایش نه تکان
نخورد و ... عرب‌های آنجا می‌گویند از وقتی که
ایرانی‌ها آمدند دست ما، دیگر به ضریح هم
نمی‌رسد.

طرف سفت چسبیده به ضریح، آن وقت باید
بند بندش را باید رد کند‌ها! خب بابا یکبار ضریح را
ببوس و برو دیگر!

من در این مدتی که کربلا مشرف بودم، یک
دفعه توانستم بروم ضریح را ببوسم! همین در را
می‌بوسیدیم، دیوار را می‌بوسیدیم بس است! فرقی
نمی‌کند! آخر ضریح که امام حسین نیست!

طرف از من پرسیده آقا من کربلا سه روز

است آمده‌ام هنوز نتوانسته‌ام ضریح را ببوسم، زیارت‌م قبول نیست؟

گفتم بابا قبول است، من هم نتوانسته‌ام تا حالا ببوسم! این حرفها چیست؟!

خب من هم مثل تو نبوسیده‌ام! همین در و دیوار را ببوس برو.

چیست این تخیلات و توهمات ... بله، حالا اگر کسی نباشد، مزاحمی نباشد، آدم می‌رود نزدیک‌تر، خب طبعاً تقرب بیشتر مکانی، موجب تقرب بیشتر هم هست، اما به چه بهایی؟ به چه کیفیتی؟

لذا به نظر من این‌ها مسائلی نیست که مسائل ضروری باشد و ضرورتی داشته باشد و نیازی به آن باشد. با توجه به این که خود ائمه هم ...

بله! اینکه ضریحی باید جایی باشد ... الان با کثرت جمعیتی که الان هست ... اگر ضریح نباشد، خب مردم چه می‌دانند؟ هجوم می‌آورند، بالاخره یک چیزی که محیط باشد اشکال ندارد، ولی نه حالا به این وضع و کیفیت، چقدر طلا مصرف بکنند،

چقدر نقره مصرف بکنند، یک چیز عادی خب درست بکنند از چوبی، آهنی که خطر نداشته باشد، محکم باشد، مردم متبرک بشوند و بروند ... توجه کردید؟ این‌ها مسائلی است که خب دیگر به همین کیفیت هست، و راجع به این مسئله باید اذهان و عقول تغییر پیدا بکند.

ادامه بحث علم ذات باری

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

خیلی وقتی نیست. ولی خب حالا من تیترا مطالب را عرض می‌کنم.

دیروز بحث در این بود که مسئله ذات پروردگار، ذات ربوبی، در مقام تغییر و تحوّل در اسماء و صفات این به معنای تأخر و تقدّم زمانی نیست. به نحوی که این تغییر و تحوّل، امر معدومی باشد که نشئه آن و سررشته آن و بدأ آن، این یک امر، صدور ربوبی باشد و آن مراتب بعد، آن مراتب مراتب معدومه باشد، که بعد در بستر زمان آن مراتب تحقق پیدا می‌کند. این با علم پروردگار و اراده‌ی

ازلیه، با آن منافات دارد و عرض کردیم که امتناع دارد.

و خب بعضی‌ها نسبت به این مسئله یک ایراداتی وارد کرده‌اند و یک اشکالاتی وارد کرده‌اند و این اشکالات را فردا عرض می‌کنیم الآن خسته شدیم.

از جمله روایاتی که خوب است برای این مسئله در نظر داشته باشیم یکی کلام امیرالمؤمنین علیه اسلام است که حضرت می‌فرمایند که: لم یسبق له حال حالا فیکون أوّلاً قبل أن یکون آخراً و یکون ظاهراً قبل أن یکون باطناً

خب این مطلب همان مطلبی است که ما عرض کرده‌ایم که در آن جا در آن مقام، مقام تحوّل و مقام تبدل وجود ندارد بلکه امر ثابت ازلاً و ابداً و چنانچه دیروز عرض کردیم، اصلاً گذشته و آینده و حالی دیگر در صورت ثبوت وجود ندارد، این مطلب همان را

^۱ نهج البلاغه خطبه ۶۵ و من خطبة له ع و فيها مباحث لطيفة من العلم الإلهی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا فَيَكُونُ أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا وَيَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا

حالا اگر شما بیاید توجه کنید، نگاه به آیه قرآن

کنید، در آیه قرآن می‌فرماید: **هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ**...^۱

در این جا حضرت می‌فرمایند که: لم یسبق له

حال حالا فیکون أولاً قبل أن یکون آخر این را با این

آیه یک نحوه‌ای باید ما نزدیک کنیم و به هم یک تناسبی

بین این دو مسئله ایجاد کنیم و بعد می‌فرماید و ... **وَ**

الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۲

یک روایت دیگر دارد که - ظاهراً روایت از

موسی بن جعفر است - أنه یعود بعد فناء الدنیا وحده لا

شیء معه کما کان قبل ابتدائها فذلک یکون بعد فنائها بلا

وقت و لا مکان و لا حین و لا زمان^۳

خب این روایت هم خب در این جا که آن

طور که به نظر می‌آید ظاهراً از موسی بن جعفر

است؛ که مقام ابتدا با مقام انتها یکی است و مقام اوّل

با مقام آخر یکی است. و اوّلی ندارد تا این که آخری

^۱ سوره الحديد (۵۷) آیه ۳

^۲ سوره الحديد (۵۷) آیه ۳

^۳ نهج البلاغه خطبه ۱۸۶

داشته باشد. در حالی که ما در آیه قرآن داریم: **هُوَ**
الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ^۱

اوّل اوست و آخر اوست؛ اوّل نسبت به چه؟ هو

الأول بالنسبه إلى كلّ شيء موجود في ظرف الوجود و

هو الآخر بالنسبه إلى كل شيء موجود في الظرف

الوجود^۲

این اولیت و آخریت را چطور ما بتوانیم

ترسیم کنیم؟ چطور بتوانیم امری را موجود تصور

کنیم که در عین حال اولیت و آخریت دارد؟

یا این که فرض کنید که روایتی که از موسی

بن جعفر است، چون در این جا ما دو روایت داریم،

یکی روایت از امام صادق علیه السلام است که کان

الله و لم یکن معه شیء که این هم از امیرالمؤمنین

روایت شده و هم از امام صادق. خب این کان الله و

لم یکن معه شیء، به حسب ظاهر خیلی معنای

ساده‌ای دارد: ذات پروردگار قبل از مرحله خلقت

^۱ سوره الحديد (۵۷) آیه ۳

^۲ برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب معاد شناسی ج ۶ ص ۱۹۴ تا ۱۹۹
و امام شناسی ج ۱۵ ص ۲۸۲ تا ۲۵۸۴

فقط خود او بود و هیچ چیزی قرین با او و مصاحب با او نبود. خب این دلالت بر همان توحید ذاتی می‌کند و وحدانیت او می‌کند که قرینی نداشته، و نه به نحو علیت و معلولیت، و نه به نحو معلولین تحت عله واحده. هیچ کدام از این‌ها نبوده.

روایت دیگر هست، روایت از موسی بن جعفر همین است: کان الله و لم یکن معه شیء و الآن کما کان. بعضی‌ها آمده‌اند این روایت را انکار کرده‌اند، افرادی که فعلا هم هستند از موجودین. آمده‌اند و گفته‌اند که این "الآن کما کان" در روایت نیست. و این اضافه بر آن اصل روایت شده.

خب اولاً ما در مباحث اصولی داریم که اصل در محاورات، در کلمات، عدم حذف است؛ این که قبلاً بحثش تنقیح شده است که وقتی یک روایت، چیزی اضافه بر روایت دیگر دارد، بنا بر سهو در سقط هست، یا این که بنا بر عدم بیان است، اما بنا بر اضافه به نحو عمد نیست و وثاقت راوی اقتضای جزئیت زائد را در کلام معصوم دارد ... خب چه اشکال دارد معصوم در یک روایت زائد را فرموده

باشد؟ چه ایراد دارد؟ در یک روایت معصوم فرموده
باشد: **كان الله و لم یکن معه شیء**، خب این ایرادی
ندارد. همان مقام توحید بالصرافه قبل از خلق را امام
علیه السلام بیان می فرماید.

یا این که به آن توحیدی که ما عرض کردیم،
این کان، کان ماضویه نیست، بلکه کان به معنای
ثبوت است، کان الله یعنی هو کان و هو کائن و هو
یکون، منتها در مقام ثبوت تعبیر در فعل ماضی در
این جا شده. خب این در این جا ایرادی ندارد.

خب در **یک** جای دیگر معصوم بیاید **یک** کلامی
را اضافه بفرماید: و الآن کما کان؛ و این چه ایرادی
دارد؟ و اصل از آن جایی که عدم حذف است، در
این جا می توانیم بگوییم که این **الآن کما کان** نیز جزء
کلام معصوم علیه السلام است.

مضافاً به این که همین مسئله الآن کما کان، در
این روایاتی که امروز عرض کردم موجود است منتها
با بیان دیگر. این مطالب را فعلاً به عنوان تیتربنده
بیان کردم. ان شاء الله راجع به آنها فردا صحبت
می کنیم.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد